درد دلهای مسجد

**مساجد در ساختن نسلي با ايمان و دور از فساد، پاك دل و پاك رفتار، نقش كليدي ايفا مي كنند و در پيشگيري از آلوده شدن به گناه و مفاسد نيز، روي «سنگر مساجد» و «پايگاه نماز جماعت» مي توان حساب باز كرد و تأثير واكسينه كردن مسجد را در برابر تباهيهاي اخلاقي و انحرافات فكري به ياد داشت.**

**از زبان مسجد**  
من همسايه شما هستم، در همين كوچه و محلّه و در همين نزديكيها زندگي مي كنم.  
من «مسجد» هستم؛ خانۀ خدا، عبادتگاه مسلمين. با شما درد دلهايي دارم كه دوست دارم كمي حوصله كنيد و درد دلهاي اين همسايه را بشنويد.  
با اينكه من روزي چند نوبت درِ خويش را به روي شما باز مي كنم و چند ساعت به انتظار شما مي مانم؛ ولي بعضي از شماها سراغ من نمي آييد و با من اُنس نمي گيريد. مثل اينكه با من قهريد. مگر از من چه بدي ديده ايد؟ چرا اين همه بي وفايي؟! چه خاطرة بدي از من داريد؟ من كه هميشه دل شما را روشن و قلبتان را با صفا كرده ام. من كه هميشه به شما آرامش روحي داده ام. شايد برخورد خادم مسجد يا حرفهاي مردم يا برخورد بعضي مسجديها شما را ناراحت كرده باشد؛ ولي چرا از من و صاحب من ـ كه خداست ـ قهريد؟  
مي گوييد: برنامه هايم جذّاب و آموزنده نيست؟ باشد، بياييد كمك كنيد، طرح و پيشنهاد بدهيد، با پيشنماز و متولّيان مسجد صحبت كنيد، خودتان هم وقت بگذاريد و مرا فعّال تر، جذّاب تر و با برنامه تر كنيد! اگر قبول داريد كه من پايگاهي براي تقويت ايمان، اخلاق و دينداري مردم هستم، اين پايگاه را تقويت كنيد؛ چرا فاصله مي گيريد؟  
من هر لحظه براي آشتي و دوستي با شما حاضرم، دست محبّت شما را مي فشارم، پايتان را مي بوسم. كمك كنيد، انضباط و نظم داخلي مرا بيش تر نماييد! مرا از تزيينات اضافي و غير لازم پاك كنيد و در عوض، خوشبو، معطّر، تميز و با صفايم كنيد! گرد و غبار از چهره ام بزداييد، روشنايي مرا بيش تر كنيد، به سقفي كه چكّه مي كند، به ديواري كه درحال ريزش است، به در و پنجره هاي زنگ زده، به دستشوييها، جاكفشيها، حياط، حوض و وضوخانه ام رسيدگي كنيد، و آنچه را كه ماية بي رغبتي مردم به حضور در من می شود، از بین ببرید تا من همچون خودتان تميزتر، بهداشتي تر و با صفاتر باشم، تا شوق آمدن از خانه، مغازه، مدرسه و پارك به سوي من بيش تر شود، و من آبادتر بشوم.  
من گله ها و درد دلهايم را با شما كه همساية منيد در ميان گذاشته ام:  
خدا فرموده است كه مرا آباد بسازيد! آية «إِنَّما يَعْمُرُ مَساجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ أَقامَ الصَّلاةَ وَ آتَى الزَّكاةَ وَ لَمْ يَخْشَ إِلاَّ اللَّهَ فَعَسى أُولئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدينَ»[1](http://www.zitova.ir/news/ismc_10061/302545/%D8%AF%D8%B1%D8%AF+%D8%AF%D9%84%D9%87%D8%A7%DB%8C+%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF" \l "b-1) را بر پيشاني من مي نويسيد؛ ولي از غصّه هاي من خبر نداريد. فكر مي كنيد آبادي من به چيست؟ به گلدسته هاي بلند و كاشيكاريهاي گرانبها؟ به چلچراغهاي ميليوني؟ به قاليهاي نفيس و درهاي منبّت كاري شده و پرده ها و مرمرها و گچ بريهاي هنري؟ نه به خدا قسم! آبادي من به حضور شماست، به برگزاري پرشكوه نمازهاي جماعت، معنويّت و نيايش، تشكيل جلسات درس و وعظ و ذكر، تبديل شدن من به پايگاهي براي گسترش ايمان و آگاهي و تقويت دين و بسيج مردم و كمك به مسلمين و سنگري براي دفاع از اسلام و ميهن، به همبستگي دلها و الفت جانهاي نمازگزاران و مسجديان و انجام امور خيريّه و مشاكرت در كارهاي عامّ المنفعه و مركزي براي تربيت و ارشاد.  
شما ظاهرم را جلا داديد و رنگ كرديد؛ امّا باطنم را تاريك ساختيد. وقتي روشن كردن يك چراغ در مسجد ثواب دارد، روشن كردن يك فكر و دل با نور هدايت ثوابش بيش تر نيست؟ چرا به جاي ساختن مسجد، «مسجدي» نمي سازيد؟ شما مصلّا ساختيد، نه مصلّي. نمازخانه ها زياد شده است، نه نماز خوانها! متأسّفانه در بعضي جاها مرا فقط با صداي «الرحمن» و مجلس فاتحه مي شناسند. در من اين همه «مجلس ترحيم» براي مرده ها گرفتيد؛ ولي چند بار شد كه «مجلس ترحّم» براي زندگان بگيريد؟ اين همه براي اموات قرآن خوانديد، كمي هم براي زنده ها بخوانيد!  
هنگام برگزاري مجالس ختم، چهره هايي را ديده ام كه در طول سال پايشان به هيچ مسجدي نمي رسد. بعضيها فقط به خاطر شيريني، شربت، شام و خرما نزد ما مساجد مي آيند و بعضي روز عاشورا و شب اربعين براي پلوخوري.  
از شما دوستان مسجدي نيز گله دارم؛ چرا تنها به مسجد مي آييد؟ چرا دوستان و فرزندانتان را با خودتان نمي آوريد؟ چرا شوق مسجد را در دل ديگران ايجاد نمي كنيد؟ چرا ثواب نماز و لذّت عبادت و تلاوت و حتّي حضور در مسجد را براي مردم نمي گوييد؟ چرا به مسجد مي آييد و فيض مي بريد؛ ولي از خود من دلجويي و احوالپرسي نمي كنيد؟ آخر من نيز دل دارم! من هم مشكلات و نيازهايي دارم. تفقّد، رسيدگي، عيدي و خرجي مي خواهم. دوست دارم گاهي دلم شاد و روشن شود. پرده ها، فرشها، ديوارها، شيشه ها و چراغهايم تميز و تازه شودند. چرا به پرده هاي كثيف و شيشه هاي دود و غبار گرفته و لامپهاي سوخته و زير پله هاي پر از آشغال و انباري پر از خرت و پرت من نگاه نمي كنيد؟!  
چرا بلندگو و سيستم صوتي مرا مرتّب نمي سازيد و مردم را از شرّ سوت و خش خش آن نجات نمي دهيد؟  
چرا مهرهاي شكسته و سياه شدة مرا عوض نمي كنيد؟ چرا قفسه هاي قرآن و كتابهاي دعا را مرتّب نمي سازيد؟ چرا دير مي آييد و زود و با عجله مي رويد؟ مگر مستحب نيست كه انسان زود به مسجد و ديرتر بيرون آيد؟ چرا «حَيَّ عَلَي الصَّلَاۀِ» را جدّي نمي گيريد و هميشه به نماز دوّم مي رسيد؟  
دوست دارم وقتي به مسجد مي آييد ـ همانطور كه دستور ديني است ـ لباسهاي تميز بپوشيد، عطر بزنيد، براي آمدن شتاب كنيد، وقار داشته باشيد، با وضو وارد شويد، دعا بخوانيد، ذكر بگوييد، آلودگيهاي مرا در اسرع وقت از بين ببريد، مرا جارو كنيد، باكفشهايتان مرا خاكي و كثيف نكنيد، در دل من چراغ روشن كنيد، در صحن مسجد آب دهان نيندازيد، اگر دهانتان بوي سير و پياز مي دهد، در جمع مسجديان حاضر نشويد، مرا محلّ گذر و راه عبور و مرور قرار ندهيد، در من به سخن از دنيا، داد و ستد يا سر و صدا نپردازيد.  
بعضيها احترام مرا حفظ نمي كنند. كارهايي كه در شأن من نيست، انجام مي دهند. با كف و سوت و هوار و خنده‌هاي بلند، دل مرا مي رنجانند. با هياهو، مجادله ها و منازعه ها آرامش مرا مي گيرند. با كفش وارد مسجد مي شوند. جُنُب و ناپاك به مسجد مي آيند. كفشها را كنار جانماز و روي فرش مي گذارند. فرش و ديوار و زمين مرا آلوده مي كنند. آشغال، پوست تخمه و هستة خرما مي ريزند. كسبة محل، حياط مرا پاركينگ موتورهايشان مي كنند. در فضاي من غيبت مي كنند و حرفهاي لغو مي زنند. مرا به محل بازي، ورزش يا خواب تبديل مي كنند. در من حرف از دنيا مي زنند و دلّالي مي كنند. گويا مرا با باشگاه، قهوه خانه، سينما، بنگاه، و يا فرهنگسرا عوضي گرفته اند. آخر من هم براي خودم قداست و حرمتي دارم! اين بي حرمتيها حرام نيست؟ چرا بعضيها پروا نمي‌كنند؟ بعضيها وقتي به مسجد مي آيند، فقط حرف مي زنند و غيبت و همهمه مي كنند و مزاحم ذكر و عبادت و نماز و گوش دادن ديگران مي‌شوند.  
اين گِله‌ها را با شما نگويم، با كه بگويم؟ وقتي مجلس ترحيم مي‌گيريد، صداي بلندگويتان ـ گاهي ـ‌ سبب رنجش همسايه‌ها مي‌شود و آن وقت از من بدشان مي‌آيد. چرا بايد كسي كه مي‌خواهد خانه بخرد، دقت مي‌كند كه همساية مسجد و مدرسه نباشد؟ مگر مسجد جاي هدايت، معرفت و حق نيست؟ نكند زماني فرا رسيده است كه حضرت علي علیه السلام فرمود: «روزي خواهد آمد كه مساجد از جهت ساختماني آباد است؛ ولي از جهت هدايت، خراب!»[2](http://www.zitova.ir/news/ismc_10061/302545/%D8%AF%D8%B1%D8%AF+%D8%AF%D9%84%D9%87%D8%A7%DB%8C+%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF" \l "b-2)  
دوست دارم پيشنماز مسجد،‌ با اخلاق و سخنانش،‌ محور جاذبه باشد و جوانان براي يادگرفتن و فيض معنوي بيش تر به مسجد آيند و از رفتار و علوم او بهره گيرند و او را محرم رازها و دوست خودشان بشناسند.  
دوست دارم همهمه و سر و صدا موقع نماز جماعت، حال مردم را نگيرد، بوي بد جورابها و عرق بدنها مردم را از من فراري ندهد. اذان و تكبير با صداي خوش، دلها را مشتاق من مي‌كند، مؤذّن و مكبّر و خادم خوبي براي من انتخاب كنيد. از خادم مسجد بخواهيد كمي با مردم، به خصوص نوجوانان و جوانان خوش اخلاق‌تر برخورد كند، تا پاي آنها از مسجد بريده نشود. من دوست دارم در جلسات و نمازها، چهره‌هاي جوانان را بيش تر ببينم. كودكان را از مسجد بيرون نكنيد؛ بلكه يادشان بدهيد كه آداب، آرامش و نظافت را مراعات كنند، تا آنها نيز «مسجدي» شوند. دوست دارم وقتي صداي اذان مي‌آيد، همسايه‌ها، كسبه و مغازه‌ داران براي نماز جماعت به مسجدها هجوم آورند، نه آنكه نماز جماعت كنار آنها برپا شود؛ امّا آنان يا مشغول چانه‌زدن با مشتري باشند، يا قدم زدن در خيابان، يا تماشاي تلويزيون و يا سرگزم حرف و حديث با يكديگر.  
آيا اين توقّعها چيزهاي بدي است كه من ا ز شما دارم؟ شما كه امّت پيامبر اسلام صلی الله علیه و آله هستيد، شما كه مي‌توانيد اوقات مسجد را به دعا، قرآن و نماز بگذرانيد، چرا به غيبت، حرف دنيا و لغويّات مي‌پردازيد؟  
من انتظار دارم حق مرا ضايع نكنيد، حرمتم را نشكنيد، مرا از معنويّت و ياد خدا خالي نكنيد، نقشِ محوري من در زندگي خودتان را از ياد نبريد، مركزيّت مرا حفظ كنيد. مرا كانون اصلاح اخلاق سازيد. شما مسجديان الگوي ديگران باشيد. مسجد را محلّي براي رشد و ايمان كنيد. چرا بايد بعضي از ترس اينكه كفشهايشان را ببرند، به مسجد نيايند؟ چرا بايد بعضي براي پرهيز از خاكي شدن شلوراشان از مسجد گريزان باشند؟ چرا بايد وقتي بعضي مساجد چنان در گوشه‌هاي پرت و دور از رفت و آمد باشند كه دنبال مسجد مي‌گردند، آن را نيابند؛ نه تابلويي، نه چراغي، نه علامتي؟ چرا وقتي مرا مي‌سازيد، به فكر نيازهاي آيندة من نيستيد و آنها را پيش‌بيني نمي‌كنيد؟  
آيا اين توقّعات و انتظارات من، حق نيست؟ پس با من بيش تر همكاري كنيد. من همدم شمايم، شما نيز با من همدمي و همراهي كنيد. مسجد، خانة خداست. خانة خدا را با «معرفت»، «تقوا»، «عمل صالح» و «ياد خدا» آباد كنيد! گِله‌ها و درد دلهاي مرا هم به دل نگيريد. من خير و صلاح خودتان را مي‌خواهم.

**پی نوشت:**

[1)](http://www.zitova.ir/news/ismc_10061/302545/%D8%AF%D8%B1%D8%AF+%D8%AF%D9%84%D9%87%D8%A7%DB%8C+%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF" \l "a-1) توبه / 18.  
[2)](http://www.zitova.ir/news/ismc_10061/302545/%D8%AF%D8%B1%D8%AF+%D8%AF%D9%84%D9%87%D8%A7%DB%8C+%D9%85%D8%B3%D8%AC%D8%AF" \l "a-2) «يَأتِي عَلَي النَّاسِ زَمَانٌ... مَسَاجِدَهُم يَومَئِذٍ عامِرَةٌ مِنَ البَنَاءِ خَرَابٌ مِنَ‌ الْهُدي.» نهج البلاغه، فيض الاسلام، حكمت 361.

**منبع: ماهنامه اطلاع رسانی، پژوهشی، آموزشی مبلغان شماره155.**

a